

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی
آذرماه ۱۴۰۲

بدن‌های گمشده از جنبش سبز تا جنبش ژینا

مرضیه بهرامی برومند



«ندا آقا سلطان» نماد جنبش سبز شد. او دختری ۲۶ ساله که در جریان اعتراضات مردمی با شعار «رأی من کو؟» در ۳۰ خرداد سال ۱۳۸۸ در خیابان امیرآباد تهران کشته شد. خبر کشته شدن او بازتاب‌های فراوانی در رسانه‌های جهانی داشت و به نوشته‌ی «تایم»، لحظه‌ی جان سپردن او به پربیننده‌ترین مرگ یک انسان در تاریخ بشریت تبدیل شد.

اما چرا مرگ ندا آقاسلطان آنقدر در جهان بازتاب داشت و نام او نماد جنبش سبز شد؟ کلی‌ترین پاسخ به این پرسش در «نگاه خیره» ندا آقاسلطان نهفته است که توانست پیش از آن‌که نگاه او به کلی محو شود و از دنیا برود از قاب تصویر و ساختار معمول جهان بیرون بزند و به همه‌ی ما نگاه کند و سرزنش‌مان کند. آن تصویری که به تمام دنیا مخابره شد ندای غرق در خون روی زمین طاق‌باز افتاده است و مردم در حال آخرین تلاش‌ها برای نجات دادن او هستند. هر دو مردمک سیاه از گوشه‌ی چشمش با حالتی بهت‌زده و سرزنش‌گر به آدم‌ها خیره شده است. نگاهی که در تاریخ ناخودآگاه جمعی ایرانیان باقی ماند. تاب می‌آوریم و یک‌بار دیگر مشاهده‌ی جان دادنش، تصویرگر «نگاه خیره‌ای» که قلب هر کسی را می‌لرزاند و حیات‌مان را نابود می‌سازد. «ندا آقاسلطان» به چه کسی نگاه می‌کند؟

«نگاه خیره» همراه با مجموعه‌ی خاصی از شرایط اجتماعی است. در معنای روان‌کاوانه و مفهوم بازنمایی، داشتن «نگاه خیره» به معنی داشتن موقعیتی مردانه است. وقتی مرد نگاه می‌کند این به بهای سرکوب نگاه زنان است. وقتی زن نگاه می‌کند یعنی موضع مسلط پیدا می‌کند و بهای آن را غالباً باید با زندگی خود بپردازد. ندا با مرگ خود بهای آن نگاه خیره‌ای را پرداخت که ساختار نظام گفتمانی مردسالار را در جنبش سبز وارونه و دگرگون ساخت.

ندا یک زن بود، زن جوانی در طبقه‌ی متوسط در شهر تهران، مرکز و پایتخت ایران. «نگاه خیره»ی ندا که جهان را به هم ریخت و به تمام دنیا مخابره شد جنبش سبز را از دریچه‌ی نگاه یک زن که در حال محو شدن بود صورت‌بندی کرد. ما جنبش سبز را از طریق نگاه خیره او که در ناخودآگاه همه‌ی ما ثبت شد به خاطر می‌آوریم. به عبارت دیگر، به یک معنا، شعار «رأی من کو؟» در جنبش سبز به طور تلویحی به شعار «بدن من کو؟» تبدیل و تحویل شد. بدن زن جوان غرق به خونی که هنجارهای مسلط

و افراطی مردسالار مورد خشونت قرار دادند و ندا لحظاتی قبل از مرگ و جان سپردن با آن نگاه خود به ایران و جهان، خشونت مردسالار حاکم در نظام را به همگان نشان داد.

مالکیت و اختیار زنان بر بدن خود در آن مطالبات سیاسی در شعار «رأی من کو» گم شد و گویا موضوعی حاشیه‌ای بود و اهمیت چندانی نداشت. مطالبات سیاسی مردم از بین رفت و به بار و ثمر نرسید. در این میان، این نگاه خیره‌ی «ندا» بود که به زنان کمک کرد تا خود را از خمودگی و یکسان‌سازی سیاسی و اجتماعی رها کنند و برای بازیابی هستی و هویت جنسیتی خود تلاش کنند. نگاه خیره‌ی ندا در «جنبش سبز» بود که به زنان کمک کرد تا در بدن از دست‌رفته‌ی او خود را بیابند و از فروماندگی و انفعال جدا شوند و در فاصله‌ی دو جنبش (سبز تا ژینا) آن‌قدر مقاومت کنند تا در این جنبش به هستی و به گفتمان «زن زندگی آزادی» برسند. از مطالبات هویت‌مدار نظام سیاسی دولت-ملت «رأی من کو» به مطالبات مسأله‌مدار نظام متکثر «بدن من کو» دست پیدا کنند تا چیزی که «آنجا» بود به چیزی که «اینجا» هست تبدیل شود.

در طول این چهل سال پس از انقلاب سال ۵۷، در چارچوب تنگ مطالبات محدود به حقوق سیاسی باقی‌نماند و خود را به هر شکل و تحت هر شرایطی سرپا نگاه‌داشت و هیچ‌وقت از تاب و نفس نیفتاد.

از زمان جنبش سبز تا جنبش ژینا زنان چه مسیری را طی کردند؟

سوژه‌های اصلی جنبش سبز عمدتاً برخاسته از «طبقه‌ی متوسط شهری» بودند و ویژگی‌های مهم آن «اصل خشونت‌پرهیزی در مبارزه» و «دفاع از حقوق شهروندی» بود که با سرکوب نیروهای حکومتی به خشونت کشیده شد. عاملیت زنان در جنبش سبز نه بر مبنای حق بدن‌مندی او که بر اساس حقوق شهروندی و در دفاع از جامعه‌ی مدنی و کسب حقوق سیاسی برابر پا به میدان و عرصه خیابان گذاشتند. به یک معنا، جنبش سبز تأکیدی بر برابری جنسیتی نداشت. از این‌رو در نهایت با مدلی برپایه‌ی «زن، خانواده و حقوق شهروندی» زن را به‌طور تلویحی از حق استقلال و سوژگی بدن‌مند حذف و کماکان او را به دلیل تعریف هویت بیولوژیک او در ساختار خانواده، کماکان به‌عنوان شهروند درجه دوم تلقی می‌کرد.

از این منظر، جنبش سبز علی‌رغم مطالبات مترقی‌اش پیامدهای محافظه‌کارانه‌ای برای زنان در برداشت و گذر از حقوق بدن فردی و سوپزکتیو و رسیدن به حقوق جمعی شهروندی را به او محول می‌کند. در جنبش سبز زن در ساختار جامعه با محوریت خانواده در شکلی از همسر و دختر و مادر قابل تعریف و شناسایی است و هنوز برای ما اشکال دیگر الگوها و هویت‌های جنسیتی و جنسی خارج از این ساختار تولید و بازتولید نشده است. ویژگی مرکز-محوری جنبش سبز در تهران بیشتر درصدد تغییر و تحول در سیاست‌ها و قوانین و حقوقی بود که پایه‌های نظری آن در نهادها و قوانین مردسالارانه شکل گرفته است و تغییرات و جابه‌جایی در منابع تولید قدرت صورت می‌پذیرد و از این رو زنان در این تغییر و تحول همچنان به عنوان شهروند درجه دوم تلقی می‌شدند. شرط زنانگی و اجتماعی شدن هویت زنانه در گفتمان سبز که به‌طور تلویحی بر پایه‌ی فرهنگ و قانون مردانه استوار بود این است که او را در مقام ابژه‌ی دال‌های جنسی و بیولوژیک همچنان در حلقه‌ی قدرت مردانه نگاه دارد.

در این گم‌شدن سوژگی بدن زنانه در مطالبات سیاسی و مدنی و شهروندی، با هدف جابه‌جایی قدرت در همان بستر ایدئولوژیک، مرزهای کنش مدنی از طریق کنش سیاسی مخدوش خواهد شد. وقتی فردیت و هویت جنسیتی و بدن‌مندی زنانه نادیده گرفته و همه‌باهم برای حقوق شهروندی در جهت جابه‌جایی قدرت سیاسی و عموماً مردسالارانه یک‌صدا می‌شوند، همواره شکاف‌ها و درزهایی برای کنش‌ها و موضع‌گیرهای پوپولیستی فراهم می‌شود. در این حالت، جنبش زنان که شکلی از مقاومت سوژه‌ی زن در برابر قدرت سیاسی و منافع گروه‌های سیاسی است به نفع رفتارهای سیاسی پوپولیستی عده‌ای به نام جنبش زنانه ولی به کام منافع فردی و گروه‌های سیاسی خاص، آسیب‌پذیر می‌شود و سرشت زنانه خود را از دست می‌دهد.

به عنوان نمونه، به بیان «نیکی کدی» مطالبات زنان در انقلاب سال ۵۷ در ایران بر مبنای برابری جنسیتی و حقوق برابر با مردان نبوده و از اهداف کلی انقلابیون متابعت می‌کرده است. کدی می‌گوید، زنان از طرح مطالبات معطوف به برابری جنسیتی از جمله به دلیل ترس از ایجاد تفرقه در صفوف انقلابیون خودداری می‌کردند. در سال‌های پیش از انقلاب ۵۷، از آن‌جایی که بخش اعظم فعالیت‌ها و سازمان‌های مربوط به زنان در «سازمان زنان ایران» که یک نهاد رسمی دولتی بود ادغام شده بود، زانی که با رژیم

سرسختانه مخالفت می‌کردند از نزدیک شدن به سازمان مزبور اجتناب می‌کردند و خود به‌طور مستقل نیز پیگیر مطالباتی صددرصد زنانه نبودند. زمانی که هدف اصلی برانداختن شاه و رژیم وی بود، آنها طرح چنین خواسته‌هایی را، عامل تفرقه و جدایی در صفوف انقلابیون می‌دانستند. بسیاری از زنان آگاه سیاسی و روشنفکر ایران نیز فرض را بر این نهادند که مشارکت سیاسی آنها در منازعه‌ی موجود و پیروزی داعیه‌شان، به زن‌ها نیز آنچه را که مطلوب آنهاست خواهد داد. در حالی که بعد از انقلاب اسلامی، آنچه که اساساً گم شد و از دست رفت مالکیت و اختیار زنان بر بدن و سوژگی زنانه‌شان بود.

یکی از مهم‌ترین مخاطرات پوپولیسم برای جنبش زنان «تکثرستیزی»، «نخبه‌ستیزی» و «دوقطبی‌سازی» جامعه است. پوپولیسم به جای سعی و تلاش برای «تشکیل ائتلاف» میان نمایندگان بخش‌های گوناگون جامعه، به دنبال رهبرسازی و به نتیجه رسیدن و هدف آنی و در نهایت قربانی کردن جنبش زنان و سایر جنبش‌ها به پای منافع گروه‌های سیاسی است. نیروهای پوپولیست به دنبال ادغام مطالبات متکثر و گوناگون گروه‌های مختلف زنان، حول یک «نه»ی بزرگ به یک هدف کلان و سیاسی هستند. دوقطبی‌ساختن فضای جامعه‌ی ایدئولوژیک و مردسالار، روش پوپولیست‌ها برای حذف نیروهای سیاسی و همه‌ی مطالبات متکثر است. در واقع پوپولیست‌ها با سرکوب تکثرگرایی، تحقیر رواداری، عدم مصالحه میان نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی و... در پی ساختن فضاهاى دوقطبی در جامعه‌اند تا تکثر و تنوع همه‌ی قشرهای گوناگون جامعه را به دو قطب «خوب و بد» تقلیل دهند و توده مردم را حول این دو قطبی‌های ساختگی، به دو دسته‌ی خیر و شر تقسیم کنند. نکته‌ی مهم‌تر این‌که، این همان فضایی است که نظم حاکم برای سرکوب خود به آن نیاز دارد و دو قطبی کردن جامعه و نگاه‌داشتن جامعه در سیالیت همیشگی فضای دوقطبی، مطلوب ساختار سلطه برای سرکوب است.

جنبش سبز که نتوانست و اساساً به دنبال بر ساخت هویت جنسیتی به‌منزله‌ی بخشی از گفتمان زنانه و جنبش زنان نبود، قادر نبود حرکتی راهبردی در گفتمان نوین و صورت‌بندی جدیدی از بدن‌مندی و مطالبات مبتنی بر بدن سوژه زن ایجاد کند،

به‌ناچار در حرکت‌های پراکنده و مجازیِ پوپولیستی و دوقطبی‌سازی جامعه دچار افول و شکست شد و نتوانست امکان شناخت تعاملات بیناگفتگمانی را از طریق بررسی هویت زن و پذیرش مطالبات متکثر بررسی کند. در آسیب‌شناسی جنبش زنان و نادیده‌انگاری سوژه‌ی زن در جنبش سبز به همان -نگاه خیره‌ی ندا آقاسلطان- بازمی‌گردم که در پیوستار زمان، در حکم شکافی بود که به ما اجازه داد به آن توهم «مای متحد» نگاهی بیندازیم و ببینیم که چگونه بدن زن و جنبش زنان در زمینه‌ی «ما» بیرون زد و بیرون خواهد ماند، حتی به فرض پیروزی جنبش سبز و جابجایی در قدرت، ساختار سیاسی نظام مردسالار با محوریت خانواده - بدون توجه به مسأله‌ی بدن‌مندی زنان و عدم پذیرش تکثر و مطالبات و مطالعات مربوط به بدن سوژه- زنان نه در مقام هویت زنانه‌ی خویش بلکه در مقام شهروند پاره‌ای حقوق را کسب می‌کردند.

همان‌گونه که ندا آقاسلطان نماد جنبش سبز بود و تصاویر او در همه جهان مخابره شد، در سال ۱۴۰۱ تصویر ژینا/مهسا امینی نماد جنبش «زن زندگی آزادی» شد و تصاویرش در همه جای دنیا بازنمایی شد. بدن قربانی‌شده‌ی «ندا آقاسلطان» در جنبش سبز آینده‌ای بود که فرارسیده است و در جنبش «زن زندگی آزادی»، بدن‌ها را در مسیر دادخواهی و پیشرفت برای پذیرش تکثر و برابری روایت خواهد کرد.

ژینا دختر کرد ۲۲ ساله اهل شهرستان سقز از استان کردستان که برای تعطیلات به تهران آمده بود به خاطر پوشش خود توسط گشت ارشاد بازداشت شد و بعد از دو روز به کما رفتن در بیمارستان درگذشت و همین امر آغاز جنبش ژینا را رقم زد. طی چند سال گذشته، «حجاب اجباری» تصویر وحشتناکی از خشونت علیه زنان را در خیابان‌های تهران و شهرهای بزرگ ایران، تبعیض و تمایز تمدنی، فرودستی بدن و انکار آزادی را بازنمایی می‌کند. بدن مهسا/ژینا رمزگان وحدت بدن‌های دیگری‌های سرکوب‌شده و تمامی فرودستان شد که هر یک به‌نوعی رد قدرت سلطه‌گر را بر بدن خود به یادگار دارند.

«زن زندگی آزادی» مضامین اصلی در بیان اعتراضاتی بود که از اواخر شهریور سال ۱۴۰۱ آغاز شد. این بار تن به کما رفته‌ی ژینا بر تخت بیمارستان و مرگ او نماد خشونت علیه زنان سالها سرکوب تن و جان آنها بود. انفعال و افسردگی ملی که دامان

همگان را گرفته بود ناگهان به نیروی رهایی‌بخشی برای جنبش اعتراضی علیه سرکوب ناشی از طردشدگی و تحقیر انجامید. انباشت مستمر بحران و شکاف اجتماعی، معضلات اقتصادی و انفعال سیاسی در درون جامعه از یک‌سو و تداوم سیاست تنازع، طرد، و خشونت از سوی دیگر باعث پیدایش حجم عظیمی از نارضایتی‌ها، ناآرامی و خشم‌های انباشته شده در میان اقشار و بخش‌های مختلف به‌ویژه بخش‌های فرودست جامعه شده که فشار مضاعفی را تحمل می‌کردند. جنبش (زن زندگی آزادی) حکایت زنان و جوانانی است که در برابر نظامی مردسالار و ناکارآمد، در برابر اخلاقیات ضد زن، و ضد تجدد و سلسله‌مراتب انعطاف‌ناپذیر برای در اختیار گرفتن مالکیت بدن خود و عدم دخالت دولت در زندگی روزمره و داشتن «یک زندگی معمولی» دست به شورش زده‌اند.

فضای مسلط و سرکوب با زندگی روزمره و بدن زن در تقابل ذاتی است. بدن برای این فضای سرکوب و نظام ایدئولوژیک، پیشاپیش شر است. این دشمن‌انگاری بدن موجب طرد و سرکوب بدن در عرصه‌های مختلفی نظیر نیازهای جنسی و جسمی آدمیان شده و تاریخ ایران بعد از انقلاب ۵۷ شواهد بسیار از ستم‌هایی دارد که ناعادلانه بر بدن رفته است و همواره نیروهای سرکوب و ایدئولوژی رسمی علیه بدن و زیست روزمره در برابر نیروهای رهایی‌بخش صف‌آرایی کردند. ایدئولوژی رسمی و سیاست‌های فرهنگی منبعت از آن پیشاپیش بخش بزرگی از جریان‌های معمول زندگی و زیست روزمره را ذیل نوعی ابتدال و آسیب می‌فهمند و در نهایت دست به تحقیر آن می‌زنند و در یک خوانش افراطی ایدئولوژیک، زیست بدن‌مند به مفهوم برهنگی و عُریان‌بودگی تقلیل پیدا می‌کند.

در جامعه‌ی پرتنش، دوقطبی و «دولت‌محور» ایران که به جای یافتن سازوکار همزیستی میان گروه‌های مختلف مردم و اقوام با نگرش‌ها و عقاید و سبک‌های مختلف زندگی، به دنبال یک سبک واحد زندگی است، سبک پوشش متفاوت و هویت جنسیتی آنها، نه در میان فمینیست‌های مرکزگرا و کمپین‌های مختلف طبقه متوسط شهری جدی گرفته می‌شد و نه مورد پذیرش پوشش رسمی نظام حاکم قرار می‌گرفت. یکی از بزرگ‌ترین و پیشروترین جنبش‌هایی که با نام زن آغاز گردید و جنبشی زنانه و علیه حجاب اجباری بود همین جنبشی بود که اگرچه و نابرابری‌های عمده‌ی جامعه از جمله

مسئله‌ی قومیتی و جنسیتی را هدف گرفته بود اما در کانون و گستره‌ی معنایی این جنبش، مطالبه‌ی اختیار و آزادی و مالکیت بر بدن زنان قرار داشت. چنین خواست و مطالباتی بعد از خواست رأی حق شهروندی و نظم دولت‌محور جنبش‌های گذشته و سبز، معرف تکثر و گوناگونی منافع گروه‌ها، اقلیت‌ها و اقوام و طبقات اجتماعی است که روح تکثرگرایی جنبش مدنی و برابری‌خواه جامعه‌محور بر آن سایه انداخته بود و - نگاه خیره‌ی ندا و بدن به اغما رفته‌ی ژینا- جامعه و زنان را به سلسله موی گمشده، به آن راز دفن شده در تاریخ استبدادی، یعنی احترام و پاسداشت تکثر و همزیستی بین همه مردم با تنوع افکار و عقاید و توجه به بدن‌مندی سوژه زن فراخواند. به نام زن زندگی آزادی.